

شکر پرت کند
و برسد یا نرسد
؟
نمیدونی که
وی هستی

چه سیر کیه
هست همش بر

تا بحال غیر
باید سوزانده

که مست گیرند
که هست گیرند

ت کار خانه
مس

بون طبی شمس
دندانه شمس
نشانن زیر

۳۸-۳۶

رفات الکیس
فیس و فیس
تونه نیس
ن اینجور میکه
کنم جونم
را بنویس
فیس و فیس
تونه نیس
س الشعرا

باشمل

تشر میشود
رضا کنجه
اد جنب کوجه
۵۲-۸۲
شود . اداره در
ت وارده آزاد
ی و آکبها با

ریال
س از اتشار

باباشمل

باباشمل نایب استقل منتسب به حزب اتحادیه و جمعیتی نیست

پنجشنبه ۸ دی ماه ۱۳۲۲

(تک شماره ۳۵۵ ریال)

سال اول - شماره سی و هفتم



باباشمل - جانم ملت بساز کدامتان باید بر قصد؟!



از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است
انسان هر چه میخواهد تو این ملک بکنند و بگویند، یاد مرحوم
ملا نصرالدین میافتد.

یک روز ملا آمد منزل، بزنش گفت: زنکه نمیدونی امروز
چه حقه سوار کردم. رفتم گوشت بخرم، تا قصاب خواست یک
تیکه دنبه روی گوشت بگذارد، من فوراً این قلوه سنک را که
در کفه ترازو بجای وزنه گذاشته بود کش رفتم.
زنکه گفت: ملا این که چیزی نیست. امروز حلوا جوی فروش
آمد دم در، خواستم حلوا بخرم. یارو تاسرش را چرخاند و باشکی
لنکه گوشواره ام را انداختم تو کفه ترازو پهلوی سنکها و حلوی
بیشتر گرفتم. ملا خوشحال شد و گفت:

زنکه ماشاءالله اینطور که من و تو مشغول کسب شده ایم،
من در خارج و تو در داخل، انشاءالله آخر سال حج هم بهمان
واجب میشود.

حالا من هم پریش نشسته بودم منزل حساب کار و بارم را
میکردم که ببینم پس از نه ماه روزنامه نویسی چه از دست داده ام
و چه گیرم آمده است آخر سردیدم، بجان شما کارهای چا کر هم
پای کمی از معاملات ملای خدا بیامرز ندارد.

نه ماه پیش الحمدالله تو این شهر یک عالم دوست حسابی
داشتم و یک نفر هم دشمن برای ما نبود. هر جا سرمان را میگردید
همه با خوشروئی و خنده پذیرائی خوب از ما میکردند. از این
سر شهر راه میافتادیم تا آن ته شهر یک نفر بهمان نمیگفت بابا
خرت بچند و اسه خودمان میچریدیم و یک لقمه نان راحت هم
میخوردیم و روزی صد بار شکر خدا را میکردیم.

نمیدانم کدام خوش غیرت خیر ندیده این تخم لق را تو دهن
ماشکست و بی زور بیالان ما گذاشت و ما را تو خط روزنامه نویسی
انداخت. ما هم هر چه از پدر مرحوم ازت رسیده بود فروختیم و
یکخورده هم قرض و کوله و اسه خودمان درست کردیم و روزنامه
را راه انداختیم و با واضعتر عرض کنم، علم کردیم. خیال هم کردیم
با این نیتی که ما داریم انشاءالله هم دوستان قدیمی مان در دوستی
باقصر تر خواهند شد و هم دوست زیادی پیدا خواهیم کرد و هم
اینکه نانمان تو روغن حلال خواهد بود.

هنوز یکماه نگذشته بود که دیدیم تو کوچه بما چپ چپ
نگاه میکنند، مثل اینکه شتر به نعلبندش نگاه میکند.

ماه دوم دیدیم هی گله و گلایه و وسیله و واسطه است که
راه انداخته اند. بغیال خودشان میخواهند بابا را یاخر کنند و با
آلت دست خودشان. بابا هم که اصلا اهل این حرفها نبود و اسه
حرف هیچکدام تره خرد نمیکرد.

ماه سوم دیدیم، فحش و ناسزا و تهدید شروع شد. باز لبش
را تو گذاشتیم و حرفی نزدیم. زیرا نه بابا از آن بیدها بود که
از این بادها بلرزد و نه آدم فحش و ناسزا. بحساب بابا از آن
شاگرد شوفرهای بی ادب و فحش بده نبود که هر وقت میخواهد
تو حرفش یا نوشته اش یک مصرع شاهد بیاورد میگردد یک مصرع
که توش حرف زشت باشد پیدا کند. بابا برای این اهل فحش و ناسزا
نیست، که احتیاج بفحش ندارد. خداوند با وزبان تیزی داده است

دش علی بجمب !!!

که تو هم دیگه پس نمیدی نم
چرا از زیر کار در میری
چرا دیگه نمیزنی زورت
از سر جات چرا نمی جُمبی
توی کارات سس و سس شده
روزها بالا میره از دیوار
واسئی چاقو کشای تو کوچه

آزه شون موش میکشه بلغور
گاه چون گرگ و گاه مثل بز
دش علی جون ما قماش چه شد
ما که هر دیم از بی تنبونی
تو اداره ش هنوز جن داره
ای خدا نسل اینو ور داره
گوش بده، خواب که نیسی، بیداری

دس بکار شو که دیگه وقت کمه
چشم امیدها به تست همه

مهندس الشعرا

دش علی رفته رفته می بینم
تو که برنده مثل شمشیری
تو که میتونی کار بدی صورت
تو که در کارها کلف دمی
واسه چی آخه این جو سس شده
این چه وضعه که دزد چون سوسمار
این چه وضعه که حرف تو پوچه
زرت آجا نابس شده قمصور
بعضیا شون یه پا شریک دزن
کار این لُهب و نوچه هاش چه شد
پس خودت ز تو کی میجنبونی
نون سیلو هنوز شن داره
شکر سُرخ هنوز در کاره
این نشد و وضع مملکت داری

که میتواند نیش دارترین حرفها راهم
بایک زبان ساده و معقول و آمیخته بشوخی
بگویند و بایک حمله کوچک پشت حریف
را بزمن بیاورد.

تا اینجاش باز بابا خم با بروش نیماورد
زیرا خوشحال بود که در مقابل این همه
دشمن ناجوانمرد یکمده دوست جوانمرد
هم توی یقه چرکین ها، یعنی آن توده
حقیقی ملت پیدا کرده است که یک تار
موشان را بعالم نمیدهد.

اما بعدها ورق برگشت و آن دوستان
قدیمی بابا که سالهای سال با بابا هم کاسه
و هم پیاله بوده، و در دل وی حجره برای
نود و نه سال و اسه خود اچاره کرده بودند،
یو اش یو اش شروع به غر و لند کردند که
ای بابا تو چرا بفلان کسک بد میگوئی او
پدر زن من است و یا چرا بفلان کس که
عمقزی و دسته دیزی من است گفته ای
بالای چشمت ابروست؟

هر چه ماخواستیم باینها حالی کنیم که
بقول اداریها: آن پرونده علیجده دارد
و این پرونده علیجده، پدر زن تو بتو چه
ربط دارد، بغر جشان نرفت که نرفت.

نمیدانم اینها از مثل بابا، آدم رک و تندو
تیز که حتی از برادرش هم نمیگذرد چه
توقع دارند. روزنامه نویسی که قوم و
خویشی بر نمیدارد روزنامه نویس که دوست
و دشمن شخصی نمیشناسد. او قلمش مال
ملتش است و فقط و فقط باید برای همه و
برای وطنش بنویسد و اگر نونک قلمش تو
چشم فلان رفیق سهل است که تو قلب باباش
هم رفت، بدرک اجانم:

عشق بازی دگر و نقس پرستی

آی جارچی باشی

روز همین جمعه ظهری اونجا که
اون طفلک کسود کستان داشت آهنگ
«بابا نقلی» رومیخوند، گاهی سیم کلفت
اون مزقونچی آواز طفل معصوم رو قطع
میکرد، شاید هم اون بچه میترسید، ماچه
میدونیم.

بهر حال ما که اهل مزقون نیستیم اما
ذوق رو هم خدا از ما نکرده اگر میشه بعد
از این اول بزارین اون بچه با صدای نرم
و نازکش بخونه بعدش هر کاری میکنید
خود دانید.

ب. ق بوقلمون حضور

دگر است -

دوست ملت دوست روزنامه چی است
و دشمن وطن دشمن او.
مگر ما تو نستیم این حرفها را باین
بچه مچه ها حالی کنیم!!
نه والله!

همینطور این کشمکش بود،

یک سر رشته بدست من و یک سر با دوست
سالها بر سر این رشته کشاکش دارم
تا اینکه داش مدصدق نظارتچی بوق
انتخابات رازد و آن اعلانهای کذائی را
بدر و دیوارها چسبانید. آنوقت دیگر پاک
رشته گسیخت و آن دوستان قدیمی هم
دشمن ما شدند. چرا؟ برای اینکه یکی
میگفت: چرا دو کلمه تو روزنامه ات از
من تعریف نکفتی، یا چرا دو خط واسه
من اعلان انتخاباتی نکردی؟ چرا بآن

بقیه در صفحه ۳

بقیه از صفحه
هم پالکی من
زور از من: ببتو
چرا بفلان اعلان
بخدا اینچاس
ها زیاران چ
مگر جان
این بیست سال
حرفها که نبود
مگر غیر از
تعریف کردن
در روزنامه نوی
دیگر علی میمان
بریش خودش به
جان بابا اک
کوچولوی او هم
نیست.
در سخن پنهن
هر
مرد شوی
یکدیگر و پسر
از همه بدتر
اخلاق مردم را
انسان هیچ خیال
همدیگر گذاشتند
سرحسادت نارو
که از این حقه ها
سال دیگر و آنجا که
گردید توی ملت
اینهمه دروغ و
درد شروع کرد
مختصر، حا
مرحوم معامله کر
ایم و از طرف د
خدا بدهد بر کر
از انصاف نی
و کنار پیدا کر
ولی عیب کار این
و تو این ملک کیا
روزی هفت بار
از پاسانها میشن
ولی بعلی با
بابا روز اول ف
همه اینکارها را
آبش بامش دیا
سر بابا بیارنده
هستید چه از جا
والله من
است تقصیر رفیق
کرده اند.
من نمیفهم
خوشت میاد و هر
کوچک بخودت
میرود و هزار
با کیزه وانود
برو چشمات
اینرا هم بد
هر چه گویند
هر چه

دردل باباشمل

بقیه از صفحه ۲

هم بالکی من که باش ساخت و باخت کرده ایم که زراز او زور از من؛ «بتوانیم باهم از صندوق سردر بیاریم، تاخته ای؟ چرا بفلان اعلان و فلان حرف من اشاره نموده متلک بار کرده ای؟ بخدا اینچاست که انسان جنی میشود، بقول شاعر:

ما زیاران چشم یاری داشتیم

خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم مگر جان من شادوستی بابا را برای انتخابات میخواستید؟ این بیست سال که ما با شما دوست بودیم صحبت انتخابات و این حرفها که نبود.

مگر غیر از این است که اگر خدا نکرده آدم عادت کند به تعریف کردن بعد از یکسال جای مرحوم قآننی را میگیرد؟ اگر در روزنامه نویسی نقی را بگذارند کنار و تقی را هم و لش کنند دیگر علی میماند و حوضش و باید روزنامه چی بنشیند و متلک بریش خودش به بندد.

جان بابا اگر شما دوست بابا بودید میبایستی به روزنامه کوچولوی او هم علاقه داشته باشید زیرا بابا غیر از روزنامه اش نیست.

در سخن پنهان شدم مانند بود در برک گل

هر که خواهد بعد از این اندر سخن جوید مرا مرده شوی این انتخابات کوفتی را ببرد که دوستان رادشمن یکدیگر و بسر رادمعی پدر کرد، آنهم واسه هیچ.

از همه بدتر این انتخابات لعنتی اقل بقدر بیست سال گذشته اخلاق مردم را بست کرد همه بهم دروغ گفتند و آدمهایی که انسان هیچ خیال نمیکرد دستشان از پاشان خطا کند کلاه سر همدیگر گذاشتند. آنهایی که پرورده و بزرگ کرده مردهها بودند سر حسادت ناروئی زدند که آن سرش ناپیدا بود. کسی هم نبود که از این حقهها پیرسد که اگر شما ناسلامتی و کیل شدید دو سال دیگر و اگر نشدید پس از دو ماه مجبور خواهید بود بر گردید توی ملت، بر گردید پهلوی دوستان و آشنایان آنوقت اینهمه دروغ و دغلی و حیلها را کجا میخواهید جاد کنید؛ اول و پیاله و درد؛ شروع کار بادروغ و حقه بازی؛ خدا آخرش را بخیر کند.

مختصر، حالا ملاحظه میفرمائید که چطور ما هم مثل ملای مرحوم معامله کرده ایم. از یکطرف دشمن برای خودمان تراشیده ایم و از طرف دیگر دوستهای قدیمی مان را از دست داده ایم؛ خدا بدهد برکت!

از انصاف نباید گذشت، در مقابل یکعده دوستان هم در گوشه و کنار پیدا کرده ایم که نه آنها بابا را دیده اند و نه بابا آنها را ولی عیب کار اینچاست که دشمنان بابا ما شاء الله همه شان سوارند و تو این ملک کیا و بیا دارند، اما دوستانش همه یقه چرکین که روزی هفت بار ناج به اداریها میدهند و هفتاد تاحرف کلفت هم از پاسبانهان میشوند.

ولی بعلی بابا کسی نیست که از راهی که رفته است برگردد بابا روز اول فکرش را کرده و پاشنه گیوه ها را کشیده و بیه همه اینکارها را به تنش مالیده است بابا خوب میداند که هیچوقت آتش بامش دیانتها و میخ طویلهها تویک جونیرود و هر بلایی سر بابا بیارند هیچ کله نمیکند. اما میخواهم بدانم شما که دوستش هستید چه از جان بابا میخواهید؟ چرا راحتش نمیگذارید.

والله من حالا میفهمم که هر کس تو این ملک بد امتحان داده است تقصیر رفیقش بوده که هی بهش بغیال خودشان نصیحت کرده اند.

من نمیفهمم که چرا هر وقت متلکی بار فلان کله کننده میکنم خوشت میاد و هزار بار آفرین میگوئی ولی وقتیکه یک نیش کوچک بخودت و قوم و خویشت میزنیم داد و فریادت آسمان میروید و هزار بامبول درمیاری که یارو را آدم خوب و پاک و پاکیزه وانمود کن؛ والله باباهمان بابای بیغرض و مرض است تو برو و چشمات را عوض کن!

اینرا هم بدانید که این حرفها هیچ تأثیری نخواهد داشت. هر چه گویند نگو بدتر از آن خواهیم گفت هر چه گویند نکن بدتر از آن خواهیم کرد

دله دزدی از سعدی

نان سیلو

یکی نان سیاه و تلخ روزی رسید از دست یک شاطر بدستم بگفتم گندمی یا خاک اره که از بوی تو و طعم تو مستم بگفتا من فقط خاک اره بودم ولی با گونسی گندم نشستم کمال همنشین درمن اثر کرد و گرنه من همان خاک اره هستم

موظفاتی

روزنامه ها

شمال شهر یعنی خیابان شاهرضا . پس ایران یعنی خیابان شاهرضا

ستاره (شماره ۱۶۸۸)

چگونه و کیل شدم

باباشمل - حتم در زمان فرمانفرمایی مش دیانت دمش را دیده بودی. والاباین آسانیا و کیل نمی شدی.

کوشش (شماره ۵۲۰۱)

در این کشور شکر غذای عمومی طبقات کم بضاعت را تشکیل میدهد.

باباشمل - رفیق چرا بی حساب حرف میزنی طبقات کم بضاعت این کشور نان خالی زور کی گیرشان میاید و تا حالارنک شکر رانندیده اند که آیا سرخ است یا زرد است یا سفید.

وزم (شماره ۷۳)

پیوست بدعوتنامه روشنفکران:

۱- ابوالقاسم سهیل صادقی شاطر

۲- علی خانی سر شاطر

۳- علی جان کشاورزی سر شاطر

۴- علی قارداش شاطر

۵- علی اصغر حسین زاده شاطر

باباشمل - بی انصافها باز هم می گویند یک درصد این کشور با سواد و روشنفکر نیستند!

نسیم شمال (شماره ۲)

کچل

باباشمل داداش تو هم دست از سر کچل ما بر نمیداری؟ تا فهمیدی بابا کچل است سر بسرش میگذاری خوب حالا سی سال است که میوزی انشاءالله صد سال دیگر هم خواهی وزید اگر رفته رفته طوفان هم بشوی مردم و بابا قبولت دارند.

اگر شما راستی دوست بابا باشید باید همینطورش را دوست بدارید زیرا:

خواجه ام دید و پسندید و خرید بود آگاه ز هر نیک و بدم والا بروید از موم واسه خودتان دوست درست کنید که هر طور میل تان خواست تر کیش را عوض کنید و هر شکلی دلتان خواست بهش بدهید.

اما بابا را از سنگ تراشیده اند و از چدن ریخته اند، او اهل این حرفها نیست.

او همانست که بوده است و همان خواهد بود. والسلام

از ما می پرسند

آی باباشمل! گیریم که مثنی محمود میخ طویله را با ضرب و زور از جاش کنند و به مثنی مخلوق خدا را از دست لغت و لیس مثنی راحت کردند اما حالا تکلیف ما بانور چشمی عزیز در دونه اش د کتر قندی چیست که هنوز مثل کنه سفت و سخت بیزش چسبیده و حالا حالاها از آن دل بکن نیست. بگو ببینم این یارو هم مثل باباش همین روزها دک میشه یا اینده باید در انتظار نشست و دید که از دولتی سر این د کتر قلابی قندمون هم مثل شکرمون رنگی بشه! - ا - مشدی عباد

باباشمل - آمشدی عباد اولاً خاطرت جمع باشه که دیگه حالا د کتر قندی مثل اون اولانی تونه میدون داری کنه و حتم چند روزی نمیگذره که دست راست باباش زیر سر آقا زاده خواهد بود و رتدون زیر آتش را خواهند زد. ثانیاً تقدرها هم غصه رنگی شدن قند هارا نخور چون چیزیش بمن و تو وصال نمیدهد بلکه از همون کارخونه که در میاد کامیون کامیون بخونه رئیس متیس هائیکه از اول میبایس بره رروونه میشه و بنده و سرکار فقط باید با چشم پر حسرت کامیون ها را نگاه کنیم و زوزه بکشیم.

خبرهای کشور

خرها میگدارد.

باباشمل - اگر همه اینکار را میکردند آلات سیبل خیلی از منتظر الوکاله های رای خر آویزان میشد.

و کلاهی هفت ماهه

باز این هفته عده از کرسی نشینها جدا هر چه زود تر افتتاح مجلس را از دولت خواستار شده اند بطوریکه خفیه نویس ما اطلاع میدهند این کرسی نشینها عموماً هفت ماهه بدنیا آمده اند.

تلگراف وارد

جناب آقای صدر اعظم رونوشت کرسی خونه، رونوشت دیوون خونه و رونوشت نامه الوند و کوه بی بی شهر بانور و نوشت بزم و نوشت شیخ الارا کین رونوشت شیخ پشم الدین، رونوشت شیخ ابوالنبه.

در گرامی نامه باباشمل شرحی بخامه مش دیانت نوشته شده بود که ایشان خیال دارند پس از مستعفی شدن باز هم در اطراف بوغظ و روضه اشتغال ورزند و ما را که هر کدام سران خورداریم بیچاره کنند. تا ما از هستی ساقط نشده ایم اقدام عاجل بعمل آورید والا ما مسئول عواقب آن نیستیم.

باهضای یکصد و پنجاه نفر

آگهی

برای تحصیل زبان انگلیسی با کتاب های استنشال انگلیش بوسیله دانشیاران انگلیسی بآموزشگاه پروین چهارراه معز السلطان مراجعه فرمائید

۱-۱

میدی نم

ر میری

زورت

ی جمبی

مس شده

ر دیوار

کوجه

کشه بلغور

مثل بزن

چه شد

تنبونی

ن داره

ر داره

ی بیداری

الشعرا

اشی

اونجا که

ت آهنگ

ی سیم کلفت

صوم رو قطع

ترسید، ماچه

ن نیستیم اما

اگر میشه بعد

باصدای نرم

ری میکنید

مون حضور

نامه چی است

رفها را باین

د

بریا دوست

ساکش دارم

لار تچی بوق

ی کذائی را

ت دیگر پاک

قدیمی هم

اینکه یکی

نومه ات از

و خط واسه

چرا بان

در صفحه ۳



... مش دیانت میخواهد از سبزوار انتخاب شود .
باباشمل : اینکه نمیشود بابا !
... پس از ترمیم کابینه وزرای زاپاس سهام شرکت
تضامنی ضیاء را خریداری میکنند .
... بیکی از کاندیداهای شمال راجع به بیکی از صندوقها
که مورد اشکال بود اعتراض کردند ، در جواب گفت : بحکم
شرع لیس علی الایمین الایمین و بقید سوگند آراء را
متعلق بخود دانست .

... : داش عتی هم روز آخر رأیش راه در شعبه ۳ داد
ولی کوپن نداشت . اما انجمن باسلام و صلوات قبول کرد و
شخصیت ایشان را کافی دانست . ایشان هم فرمودند برای این
روز آخر آدمم که شنیده بودم کوپن میخواهند و من نداشتم
و الا زود ترمی آدمم .

باباشمل : داش عتی چون حق داشتی کوپن نداشته باشی زیر آمدنی
چهارده کیلو قند و کالت رامیکرفتی و شاید بعدها هم قند وزارت را .
... در حوزه انتخابات آقای وزیر خرچنگ حاضر شده
و رأی دادند . بعداً شوfer شخصی شان را هم صدا زدند که
رأی بدهد . با اینکه کوپن باشناسنامه تطبیق نمیکرد احتراماً
لقول و حضور الوزیر رأی را قبول و عمل را صحیح دانستند .
... خلیل آقای مشاور چی سابق هم روز پنجشنبه پیش
با سه فرزند بر حشش برای دادت رأی بهمان حوزه رفته ولی
چون یکی از آقازادگان متولد سال ۱۳۰۳ بود انجمن اشکال
تراشی کرد و اکثریت نپذیرفت .

باباشمل - واسه این بود که خلیل آقا از مشاور چیهای افتاده
بود ماهم که همیشه گریه مرده را چوب میزنیم .
... یک معلم ورزش هم که خیلی خوش و سر بزیر
بود با شناسنامه جعلی نجفقلی لویی آمده بود رأی بدهد متاسفانه
اسم مادرش را فراموش کرده بود و انجمن بجای تسلیم به
دادسرا ، مرخصش فرمود .

باباشمل - هر چه بگنجد نمکش میزنند
و ای بروزی که بگنجد نمک !
... بودجه سالیانه کرسی خانه یک میلیون و نیم تومان
منظور شده که ۸۰۰ هزار تومان آن مال کرسی نشین هاست
که خوشبختانه حالا تشریف ندارند . برای پرداخت مواجب
۱۲۰ نفر عضو و ۱۱۰ نفر مستخدم جزء حسابداری کرسیخانه
تا دهم ماه نمیتواند لیست راتبیه کند .
باباشمل - کلی بجمال مدیر کل و معاون کل و ممیز و مدیر
حواله که شاید همه شان را یک شاکرد صراف بتواند رو براه کند .
... چند روز قبل مرد ۲۸ ساله بانجمن انتخابات رفته
بود که در کوپن شغلش را کودک نوشته بودند .
... کارمندان مربوطه مقداری کوپن به یکنفر خرازی
برای استفاده انتخاباتی داده بودند .

... وزارت فرهنگ هنوز بخاریهای دبستانها را نتوانسته
است دایر کند و بچهها از سرما میلرزند .
... خیک پور هنوز ناامید نشده و میخواهد از شاه رود وکیل
شود . فعلاً مشغول تهیه مقدمات کار است .

خبرهای کشور

سخنرانی در برابر رادیو
هفته گذشته یکی از دکترها مقدمه
کتابی را بعنوان سخنرانی ابتکاری قرائت
فرمودند .

باباشمل - ماشاءالله پس از نعمات ادبی
و موسیقی علمی روزهای جمعه چشمان باین
سخنرانی روشن . تا کور شود هر آنکه
تواند دید .

در کرسیخانه

برده مخمل طلال کرسیخانه را که پشت
سر آقای رئیس را زینت میداد و در سال
ارزونی متری ۸۰ تومان خریداری شده
بود ، رندان کش رفته اند .

باباشمل - این حرفها مربوط به باباشمل
نیست حتماً یک جا عروسی یا عقد کنان
بوده و برای آن برده اند . انشاءالله پس
خواهند آورد .

در مسجد محمودیه

برادر آقای دوام هم بمسجد محمودیه
برای شرکت در انتخابات تشریف بردند
و در موقع انداختن رأی خود در حضور
تماشاچیها و مراجع کنگدگان فرمودند
که خدایا تو میدانی از روی ایمان نیست
و مرا فرستاده اند (خنده حضار)
باباشمل - معلوم میشود داداش تو
راهم راحت نگذاشته است

در یکی از چاپخانههای دولتی

یکی از متصدیان عالیرتبه آنجا برای
طبع یکی از تالیفات خود شخصاً بنام خود
قراردادی بسته و هم بنام مشتری و هم بنام
رئیس آنجا قرار داد را امضا فرمودند .
ضمناً برای اینکه به پائین آوردن قیمتها
کمکی کرده باشند قیمت را برای هر فرم
نصف نرخ وزارت باجگیرخانه (که حد
اقل اجرت چاپ بوده و کسی حاضر بقبول
آن نیست) تعیین فرموده و کلیشه را نیز
هر سانتیمتری ۷ شاهی حساب کردند .
باباشمل - تو را خدا بفرماید همچو
قراردادی هم با ما بینند که بتوانیم نامه
خودمان را ارزانتر بفروشیم .

دش علی رأی میدهد

حقیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که
روز یکشنبه ۴ آذرماه داش علی در مسجد
مجد حضور یافته و رأی خود را بصندوق
انداخت . حقیه نویس ما از منابع موثق
اطلاع پیدا کرده است که در ورقه رأی
اسامی اشخاص زیرین نوشته شده بود :

- ۱ - مشتق احمد دوام
- ۲ - خیک پور
- ۳ - رضا شیرانی
- ۴ - مش دیانت
- ۵ - دولتشاه
- ۶ - بچه دبستان

و دوازدهمی را که میبایستی باباشمل
بنویسد فراموش کرده بود ؟

کلاه برداری از کلاه برداران
در هفته گذشته گماشته یکی از مهندسين

ستون پيشنهادها

این آخربهار سم شده که منتظر الوکاله
ها تو روزنومه ها اعلان می کنند که :
« کلیه آرائیکه باسم حسن و حسین و
تقی و نقی و فلان و بهمان از صندوق در
بیاد متعلق بدعا گو خواهد بود » . ماشاءالله
بعضی ها هم انقدر اسمهای جور واجور
برای خودشون قطار می کنن که وقتی
خوب حسابش را بکنی می بینی که هر چی
رای از صندوق در بیاد مال اوناست چون
هر اسمی که در آن رای نوشته باشند
بالاخره گوشه اش بیکی از کلماتی که جناب
منتظر الوکاله در روزنومه انحصار
خودش کرده بر میخورد خوش مزه تر از
هه اینه که تاحالا کسی این آقا یون را

باین اسمها نمی شناخته و معلوم میشه که
اینها تاحالا این اسمها را برای روزمبادا
اختکار کرده بودند تا در چنین موقعی آنها
را آفتابی کرده و از شان استفاده ببرند
این است که به اداره منع اختکار که تاحالا
دم یکنفر محترک را بتله نینداخته پیشنهاد
میکنیم که اظهار وجودی بکند و درصد
تعقیب این محترکین جدید برآید . تا

زبون مردم و روزنومه چیسها بسته بشه
و دیگه هر کسی برای مامورین اداره منع
اختکار مایه نکیره که این آقا یون
کاری از شون ساخته نیست و اصلاً وظیفه
شون را انجام نمیدهند . ا - پهلوان پنه

۲ آ آی باباشمل حالا که این حاجی
باتمان قولنج اینقدر دلش واسه و کالت
لک زده میخواد سالدیکه حاجی کرسی
خونه بشه و توماشین نمره یک دولتی لم
بده . بنده پیشنهاد میکنم که اگه این
آرزو بدلتش موند و با این همه بولهایی که
خرج میکنه باز دست از پادراز تر از
میدون برگشت سال دیگه برای شوفری
اتو موبیل نمره یک رئیس کرسی خونه
استخدامش کنند که افلا حسرت نشستن
تو اتومبیل نمره یک دولتی را با خودش
بگور نره . ضمناً چون این آقا در
شوفری نمره یک است بدرد اتومبیل نمره
یک هم میخوره و موضوع سپردن کار به
دست کاردان کاملاً مراعات میشه .

هیر زاقلمدون

میرود بیرون چیز بخرد . یکنفر یخه اش
را گرفته و بسا چند نفر دیگر سوار یک
کامیونش کرده و برای رأی دادن بحوزه
های انتخاباتی میبرد اما چون سر ظهر
بوده همه انجمنها تعطیل کرده بودند .
و گماشته مزبور بخانه برگشته و
قضیه را برای اربابش تعریف میکند .

از بابش باو دستور میدهد که عصری برو
آنجا و وقتی شناسنامه و کوپن قندو قماش
را برای رأی دادن بدست دادن سرشان
را گرم کن و فوری بزین بچاک . گماشته
مزبور فرمایشات از باب را طابق النعل
بالتعل عمل کرده و کلاه بزگی سر رأی
بقیه در صفحه ۳



اطلاعات (شمار)
کلیه آرائی
تهران و حومه بنام
نجفی و اسامی شبیه
قبل از آنها کلمه
هم چنین بنام
و رئیس مستاجرین
باقای دکتر محمد
مستاجرین و کاند
بود .
باباشمل - دا
راحت کن و بگو .
و کار داشته باشد
فرقه و غیره متعل
پهرام (شماره
هیئت
باباشمل - از
الزیاده بوده است
انتخابات شهر
و موجبات خرابی
شده است .
باباشمل - یع
اندرونی و بدست
خرابی فراهم شده
افکار ایران)
مقصود از ز
مطالعه و کتاب
مناقشه کند .
باباشمل - ه
معاشه یا چیز دی
بگوئی و الا با
بار زن متجدد نمیر
اختر (شماره ۳۹
در خواست
سابق کشور .
باباشمل - اخت
اینروزها رفته رفته
دوباره در مجلس
بگیرد . حالا شما
شود هر کس بخو
چپ بکنند در عو
چپ نگاه کردنی
زهره یارو را آب
برای راهنما
صالح لازمست .
باباشمل - ه
ندارد و همه چیز
یکنفر مربی برای
است که آنها را
کار را یادشان بده

سازمان

تظنرالو کاله
کنند که
و حسین و
صندوق در
« ماشاءالله
ور واج-ور
ن که وقتی
ی که هرچی
واناست چون
نوشته باشند
ماتی که جناب
مه انحصار
ش مزه تر از
آقا یون را
میشه که
ی روزمبادا
موقتی آنها
ساده بیرند
ر که تاحالا
خته پیشنهاد
ند و درصدد
آید . تا
با بسته بشه
ن اداره منع
ن آقا یون
اصلا وظیفه
پهلوان بنه
این حاجی
سه و کالت
جی کرسی
دولتی لم
ه اگه این
پولهایه که
دراز تر از
ای شوفری
رسی خونه
ت نشستن
با خودش
آقا در
تومبیل نره
ردن کار به
شه .

لمدون
فر بچه اش
ر سوار یک
ادن بجوزه
ن سر ظهر
ده بودند .
بر گشته و
میکنند .
عصری برو
قدنو قماش
دن سرشان
ک گماشته
طابق النعل
ئی سر رای
رصفحه ۳



اطلاعات (شماره ۵۳۰۲)

کلیه آرائی که از صندوق انتخابات تهران و حومه بنام نخعی-نخعی-نخوی-نجفی و اسامی شبیه باین کلمات اعم از اینکه قبل از آنها کلمه دکتر محمد باشد یا نباشد و همچنین بنام رئیس اتحادیه مستأجرین و رئیس مستأجرین استخراج شود متعلق با آقای دکتر محمد نخعی رئیس اتحادیه مستأجرین و کاندید کانون ایران خواهد بود.

باباشمل - داداش يك دفعه خود ترا راحت کن وبگو. هر چیزی که با نخ سر و کار داشته باشد از قبیل سوزن - سنجاق قرقره و غیره متعلق بنام برده میباشد .

بهرام (شماره ۲۵)

هیئت لر در قم
باباشمل - از طرف موسولینی نایب الزیاره بوده است .

انتخابات شهرستانها غالباً خراب بوده و موجبات خرابی آنها نیز از تهران فراهم شده است .

باباشمل - یعنی بفرمائید از وزارت اندرونی و بدست مش دیانت موجبات خرابی فراهم شده .

افکار ایران (شماره ۲۵)

مقصود از زن متجدد آنست که اهل مطالعه و کتاب باشد و با شوهر خود مناقشه کند .

باباشمل - همقطار! شاید میخواستی معاشه یا چیز دیگر از باب مفاعله را بگویی و الا با این اوصاف ما که زیر بار زن متجدد نمیرویم .

اختر (شماره ۳۹)

در خواست محاکمه آقای تدین وزیر سابق کشور .

باباشمل - اختیار دارید! آتش دیانت اینروزها رفته رفته خستگی کند تا وقتی دوباره در مجلس را وا کنند پست مهمتری بگیرد. حالا شما می فرمائید باید محاکمه شود هر کس بخواهد به مش دیانت نگاه چپ بکند در عوض مش دیانت هم با چپ چپ نگاه کردنی که مخصوص خود اوست زهره یارو را آب می کند .

برای راهنمایی این ملت يك مربی صالح لازمست .

باباشمل - همقطار ملت راهنما لازم ندارد و همه چیز را خوب می فهمد بلکه یکنفر مربی برای آقا بالا سرهای مالازم است که آنها را ادب کند و راه و رسم کار را یادشان بدهد .

کلمات طوال

گاهی انسان تعجب می کند که می بیند زنها از سوسک و خرخاکی می ترسند و حال آنکه مردان شیر دل از همین ترسو ها حساب می برند .

قطب زشکان با هوش ممکن است سن مریض ز نشان را آنهم بطور تقریب بفهمند و الا اشخاص عادی از حل این معما عاجزند .

زنها باید از تجدید زمان منون باشند زیرا سابقا با آنها ضعیفه می گفتند ولی امروز نام آنها با احترام آمیخته بترس بر سر زبانهاست .

اولین حلقه زنجیر زناشویی حلقه ایست که روز عقد در انگشت می کنند .

بلبل چون دوران عشق را سپری می بیندم از خواندن فرومی بندد اما زن وقتی عشقش تمام شد جیغ و دادش زیاد ترمی شود .

اگر در ازدواج **خیار غبن** وجود داشت همه مردان بفکر دبه در آوردن بودند .

ستاره (شماره ۱۶۸۹)

بهای رای

باباشمل - از دولتی سر بهلوان قلیچ ها خیلی بالا رفته بود .

عصر اقتصاد (شماره ۱۴)

ظرف اقتصادی کشور
باباشمل - اگر لولهنکش رامیکوئی خیلی آب نمیکیرد ولی داش خوب اومدی و مارا از شر اطاق بازرگانی راحت کردی انشاء الله دوام بیاری!

مردم (شماره ۱۴۵)

برای گرفتن شکر سرخ
باباشمل - مقداری خاکاره را باشیره قاطی کرده در روی آتش قوام بیاورید بعد از آن آنرا بگذارید تا سرد شود ماده بدست میاید که از آن شکر سرخ گرفته میشود .

صدای ایران (شماره ۴۴۳)

در چه قرنی زندگی می کنیم؟
باباشمل - در قرن نان سیلو و شکر سرخ! و انتخابات آزاد و قلابی .

مردان کار (شماره ۲۴۱)

امروز با هر کس مصادف می شوید از شما می پرسد خوب خیال میکنی از صندوقهای تهران که بیرون میاید .

باباشمل - بمصداق: هر که پولش بیش رایش بیشتر: غیر از آدمهای خرپول که مثل دیک پول خرج میکنند هر کس دیگر سرش را از صندوق در آورد گماشته های پولدارها مغزش را با چماق خورد میکنند

اقدام (شماره ۲۷۷)

چرخیدن نان سیلو در بدن
باباشمل - جانم نان سیلو در بدن نمی چرخد بلکه درسته از یکطرف وارد و بدون تغییر شکل از طرف دیگر صادر می شود .

رزم (شماره ۱۷۷)

ایران یعنی تهران
باباشمل - تهران یعنی شمال شهر .

بقیه در صفحه ۳



اعلامیه رسمی باباشمل

بارها گفته ام و بار دگر میگویم
که من ارجاجی خود را از شما میجویم
غرضم حاجی شو فر بود آن رأی خره
که از این بعد و را حاجی مطلق گویم
م ف ۰ ف ۰ لادری

مناجات معبودی بدر گاه عابدی صادق

به عینک کجت ای صادق خجسته خصال
برمز کار تو یعنی بر مز امر محال
بخنده های تو یعنی بناله بهرام
پیو لهای تو یعنی بر طل ما لا مال
بخط و مهر تو بر لاک و موم حقه رأی
بحقه های تو یعنی بمنبع الا مال
ز اعتبار مینداز رأی های مرا
اگر چه جمله خریداری است وهست حلال

م ف ۰ ف ۰ لادری

داش امینی همه شب مجلس سوری دارد
با رفیقان دغل جشن و سروری دارد
بامیدی که رود مجلس شوری امسال
همچو الدنک سر پرش و شوری دارد .
فخر گوید که و کیل است امینش لیکن
این امید نیست که هر مام به پوری دارد .

هر قولنجی نتوان گفت که درد کمر است
رأی دادن دگر و رأی خریدن دگر است

شیخ ابو الپنبه
قیقاج

نیش و نوش

اعلامیه شماره يك از
ستاد انتخاباتی ژنرال
فن قلیچ

من خرم ، رأی و رقیبم هو کند
هو مرا ، هر دم بطرزی نو کنند
کردم اعلامیه صادر گفتمش
کی روم از رو گرم صد هو کند
گشت فر یادم بلند آخر ولی
چوب چون بر زنی عوعو کند
م ف ۰ ف ۰ لادری

ماجرای رادیو-ورزش صبح

نامه سرگشاده بشیر خدا

داداش بی قلب و غش ما مریدتیم بارک الله به اون خوش سلیقه که مایه گرفت تو بیامی پشت دستکاه بخونی!

اقل کم به چیزی هم که از باباهامون یادگار مونده از میون نره چون تو نباشه چون اصغر همینکه شنیدیم تورو بردنت پشت دست گاه، دو روز بعدش بهر شکلی بود زنونو راضی کردیم هرچی پس انداز کرده باصنار سه شهبی خودمون روهم به ریزیم، قلک بچه هارو هم شکستیم یک رادیو خریدیم که چون تو همه جور صدائی جز صدای آدمیزاد از توش درمی اومد یکی از این زن فرنگیا یک صدای خودش در میاورد که دست کمی از صدای بزغاله نداشت.

آی اصغری خندید، های خندید، او نطقه خندید که چاک دهنش افتاد گل گوشش عوضش مادرشو بگو که تا نصف شب باقره زد که آره مکه واجب بود پول خا که ذغال زمستونوبدی این جعبه مسخره رو بگیری خلاصه صبح که شد رادیو مو گذاشت زیر بغلمون فرستادش دم مغازه صاحبش خدا پدرشو بیامرزه، راهشوبه مون یادداد او نوقت ما بر گشتیم خونه صبح زود برو بچه هارو از خواب بلند کردیم سر ساعت که رسیدد گمه مادگیشو راس وریس کردیم دیدیم بله خودشه، گف اینجاسته تهرون! دیدیم این یکی رو راس گف. بعد به آیه کلام الله مجید خوند که ایمنون تازه شد.

اما مکه مادر اصغری باور کرد! هی دهن منو نیگا کرد هی چشمشو بجمبه می انداخت خیال میکرد این صدا رو مامی کنیم که رادیو مو پس نده.

آخرش که فهمید خیر ما خودمون هم علیحده صدا میکنیم خوشحال شد مام راحت شدیم.

بعد گفت ورزش! ما هم با برو بچه ها صف کشیدیم، منتظر شدیم دیدیم گفت قدم دو و مزقون زد، حالا زن کی بزن ما بیپنا و درازی اطاق نگاه کردیم بروی خودمون نیاوردیم آنوقت گفت قدم بلندتر، مام گفتیم دیوار عقب تر.

ایندهه گفت پای چپ بلند، ما بلند کردیم، گفت افقی نگاه دارید، ما بزور لی لی نگاه داشتیم. بعد گفت پای راست را هم بلند کنین. ما خندمون گرفت، دیدیم بدحکمی میکنه. تازه ملائکه هم که باشه نمی تونه جفت پاهاشو باهم رو هوا تکه داره فهمیدیم یارو رو بزور از خواب کشیدن پشت دستکاه. اما مثل اینکه چشمش تو اطاق ماکار میکنه، گفت آن بچه عوض ورزش شیطنت میکنه ما هم که از اصغری دل پری داشتیم، چون برای اول دفعه بود دو بامبی زدیم تو سرش که بیخود نخنه. بعد دیدیم اونو ول کردو باچسبید. گف اون آقای قد بلند هم گردنش رامثل غاز بالا کشیده. ما پیش اصغری خجالت کشیدیم. رفتیم پشت رادیو بگیریم: داداش عوضی گرفتی، دیدیم گفت: اینجا تهرون. ما خوشحال شدیم گفتیم باز جای شکرش باقیه. اینهمه حرکت کردیم بازم هنوز تو تهرونیم. اما این صدامل صدای زن بود. عیالم گف: راستی بین با اینکه زنها چادرشو نولای دندونشون میگیرن بازچه خوب می تونن حرف بززن. خیال میکرد اینهم از شجاعتشونه. من هرچه خواستم باین زن نادونم بفهمونم، این مرد از قص صدای زن می کنه که مردم بخندن مکه حریفش شدم.

گف این رومیگی که نیادا به روزی من هم هوس کنم، من خیلی بتونم این توله های تورا بزرگ کنم. یکی از اون اینکارها مواد میخاد که بر پدر این خط یاد گرفتن لعنت، شش سال آزرگار رفتم ملا. اولش بهم گفتن فارسی ۲۵ حرف داره بعد معلوم شد دروغ میگن ۲۵ هزار حرف بیشتر داره. همین سین تنها به بین چقدر دندونه داره، بنه بر خدامنکه هر وقت میخواستیم بنویسمش عکس یک هزار بامیکشیدیم، آخر سری ها یاد گرفته بودم سه تا باش میزاشتم باقی را با دهن پاک میکردم. آنوقت تازه همین سین بحر فای دیگه میچسبه، هیچی حرفای دیگم همچون بهش می چسبن که ولکن نیستن. اگر یک کمی فکر کنی حسابش سر میزنه بچهنم. اونوقت اگر بدست این ملاها و علائها بیفته که نکوچه ریختهای پیدا میکنه. انوقت میخان مردم همه سواددار بشن.

بطارز قصیده معروف حکیم فرخی سیستانی در هرک سلطان محمود تهران بعد از انتخابات!

شهر تهران نه همان است که من دیدم دوش
چه فتاده است که افتاده از آن جوش و خروش!
نیست دیگر خیر از سوره و سور چران
نیست دیگر اثر از رأی خر و رأی فروش
یسه ها بینم، بالمره گره خورده بحلق
دیگه ما بینم، یکباره بیفتاده ز جوش
آنکه چون تازی، میتاخت بهره، گشته چلاق

و آنکه چون لبل، میراند سخن، مانده خموش
خواجه دیگر نشود، پی سپر کوی فقیر
گر به دیگر نبود معتکف خانه موش
نشود یار، دگر گرگ دغل با گله
نکشد ناز، دگر خرس پلید از خر گوش
منعمان بینم، افسرده و دل مرده و زار

کفشان بسته و جان خسته و خاطر مغشوش
تا جران بینم، در باخته سر مایه خویش
نه دگر اهل خرید و نه بسر فکر فروش
حاجیان بینم، حیرت زده بر جعبه رأی
همچو میخواره که در پای خم افتد مدهوش
فر بهان بینم، از محنت محرومی خویش

مردنی گشته و افتاده همه از تن و توش
قلد ران بینم، آویخته از غصه، سیل
دکتران بینم، انگیخته از سینه خروش
این همان جمع و گروه است که من دیدم پیش؟

وین همان بند و بساط است که من دیدم دوش؟
گرچه آنان گل از این شاخه نچیدند همه!
لیک رندان بنوائی بر سیدند همه!

زاغچه

سرمون که خیال کن کوه احد بود خراب
شد. از زوردرد از سر جاش ورنداشتیم،
مثل اینکه اصلا جاش همانجا بوده. زنون
خیال کرد اینهم یک فندشه.

آخر سر اصغری از ذوق ورزش
در دوش یادش رفت با زبنای ورجه ورجه
را گذاشت، همینکه گفتی ورزش شنو، زن
مایه نگاه ما کرد به نگاه بحوض سه وجبی
حیاط. گفتیم خوب نمیدونه تقصیر نداره که
شنو از حوض گرفته تازورخونه میاد به
مجلس که میرسه زیر آبکی میشه که خیلی
ها خدا قسمت کنه میخوان برن. از خوش
بختی شنو ها رو بی در سر رفتیم تا
آخری رو باسینه روی تخته شنو پهن شدیم
ولیکن رو پشت غلتیدیم بلند شدیم اصغری
بدجنس ملتفت شد.

فقط از تو ممنونیم که مارو مثل اون
اولی نکفتی دماغ جای خود، سبیلها افقی
گوش زیر کلاه، بسا اون مرتیکه دیلاق
بقیه در صفحه ۷

ما کم کم گوشمون رفته بود بساین
حرفا بدمون هم توی اومد که بدفهمیدیم
رادیو مو گفت. ورزش تابستانی توسط
آقای شیرخدا شلوق میشود. ای قربون
خرخرت برم! همچی که گفتی سلام، زنم
گفت تو جوابش بده من زنم خوب نیست
صدا موبشفن مادر هر صورت جوابتو
دادیم، اما رنده، به خط طلب ما. هیچ
احوالبرسی نکردی، ما را جلو زنون
خجالت دادی. اما الحق آوازت چونون
مارو تکون داد که پریدیم تو زیر زمین
یک جفت میل داشتیم که چار سال آزرگار
بود خاک میخورد آوردیم و مشغول چرخوندن
شدیم.

زنم با همه زنیشت چونون خون مردونگی
تور گهش جوش اومد که بیهوا زد
سماورو انداخت رو پای اصغری که بی همه
چی طفلك صدای گاب کرد، مادلمون
سوخت از اوقات تلخی حواسمونونفهمیدیم
بحق مولا چونون میل رو زدیم تسو مغز

بالاخره بعد
نن قلیچ اعلامیه فوج
انتخاباتی خود و ان
نزوین صادر کرده
ضمن این اعلامیه کل
در باره رای خریدن
بودند تکذیب کر
عباس خورد که ک
من در صندوق رفتن
داده اند و هیچکدا
فقط اگر چند صد
خرج شده محض ر
دستگیری از مردما
است! و چون بعض
نامبرده را با آب و
راه ناحق دادند ح
اعلامیه های شما
داده در ضمن حوال
حق ایشان بدگویی

شکشو جلو داده
لطین راه میره. مخ
نوی رادیو مو کرد
آوردی که چی.
اولا گربه ها
هم دو بند اصغر
کوچه کنک میخور
شنگه راه انداخت
زد بقلم پای پسر
سینه رو جلو دادیم
روئین تنیم، رفتیم
نسیه میاریم طلبکار
بیخ گوشش که صد
تا هم از اون شعرا
بش گفتیم:

بیا تا ببرد دلیر
نرفت. آجان صدا
کلاتری. آقای ر
خدا پدر بقاله رو
باش افتادیم از تقص
ودوزار حق الکش
رفت، یعنی تازه چ
دادیم برای دوزا
ساعت همانجا بخوا
که کنک خوردن
زیادتر شده.

راستی میخو
یک ربع بیشتر نمی
بخونی. خوب تو با
بخون، تازه از اط
خوب همون بیرون
خاصیت داره ما می
فندی میدونی آد
گبور که ور داره
خورده. حالایه چیز
آهای تو که وقتی
صدهزار میل میر
بگو که اگر بابا
سر و صورتی بورز

خلاصه تافرداها

خبرهای جنبه

بالاخره بعد از مدتها سکوت ژنرال فن قلیچ اعلامیه فوق العاده از ستاد ارتش انتخاباتی خود واقع در بخش دروازه نروین صادر کرده روزنامه‌ها فرستاد در ضمن این اعلامیه کلیه انتشاراتی را که مردم در باره رای خریدن حضرت اشرف داده بودند تکذیب کرده مخصوصا قسم حضرت عباس خورد که کلیه آراییکه تا بحال برای من در صندوق رفته است مردم از جان و دل داده اند و هیچکدام از آنها خریدنی نیست فقط اگر چند صد هزار تومن در اینکار خرج شده محض رضای خدا و برای خاطر دستگیری از مردمان فقیر و بیچاره بوده است و چون بعضی از روزنامه‌ها اعلامیه نامبرده را با آب و تاب تشریح کردند و حق را به ناحق دادند حضرت اشرف شیر شده اعلامیه های شماره ۲ و ۳ را بترتیب بیرون داده در ضمن حواله همه آنها را که در حق ایشان بدگویی کرده اند به شریکش کرد.

شکشو جلو داده، باچرا اون بچه ریخت لطین راه میره. مخلص این غرضی که تو نوی رادیوم کردی چون خون مار و جوش آوردی که چی.

اولا گربه‌ها توحیاط پریدن بچون هم دویمنده اصغر که تادیروز از بچهای کوچه کنک میخورد پرید تو کوچه به علم شکله راه انداخت که چی بگم، باچوب زد بقلم پای پسر صاحب خونه. خودسام سینه رو جلو دادیم مثل اینکه به پاسفندیار روئین تنیم، رفتیم سرگذر. بقاله که ازش نسیه میاریم طلبکاری کرد، شرق خوابوندم بیخ گوشش که صدای یاقدوس کرد، دو تا هم از اون شعرای تورو قالب زدیم، بهش گفتیم:

«بیا تا ببرد دلیران کنیم.» اما بخرش نرفت. آجان صدا کرد هر چند تو بردن کلاتری. آقای رئیس هم مارو بکن کرد باز خدا پدر بقاله رو بیامرزه که رو دست و پاش افتادیم از تقصیر ما گذشت و چار تو من و دوزار حق الکشیده از پرگوشمون در رفت، یعنی تازه چار تو منش رو هم که می دادیم برای دوزار پول خردش باید ۴۸ ساعت همانجا بخوابیم. در هر صورت زن ما که کنک خوردن بقاله روشنیده تمکینش زیادتر شده.

راستی میخواستم ازت بپرسم که چرا یک ربع بیشتر نمیخونی بلکی نمیزارت بخونی. خوب تو بآنها چکار داری خودت بخون، تازه از اطاق میزانت بیرون خوب همون بیرون هم که بخونی خودش کلی خاصیت داره ما می شنقیم، خودت که اهل فندی میدونی آدم تا بخواد کباده رو بنذاره گیورگه و در داره شش تاشنو بهش ضرر خورده. حالایه چیز دیگه هم میخام بهت بگم آهای تو که وقتی صدات بلند میشد چل صد هزار میل میره با سمون بلین رفیقات بگو که اگر باباشمل امسال و کیل بشه به سر و صورتی بورزش خواهد داد.

خلاصه تا فردا همین ساعت شب تو خوش نوکرت: همی لوده

اختلاس از مولوی معنوی راز و نیاز خر باخدای خویش

دید مردی يك الاغی را براه کوهی رفت و همیگفت ای اله از چه رو نام مرا خر کرده ای؟ قدم از مخلوق کمتر کرده ای؟ من نه خر تر بوده ام از این خران خود نه کمتر بوده ام از دیگران! فرق من با آن کوه توله چیست هان کوه امیر است و من اینسان ناتوان از فلانسی بیشتر هستم بزور او بقوت پیش من باشد چه مور گر کنی از لطف خود انسان مرا گر چه انسانها دهی میدان مرا شو فری یا نوحه خوانی میکنم بهر اسکن آنچه دانسی میکنم چون شود اسکن فراوان پیش من میشود ارباب دولت خویش من من شوم آقا فلان السلطنه میشود هر روزم افزون همیشه پول گردد آن زمان پیشم چه آب میکنم خرجش برای انتخاب همچو یارو رای مردمی خرم از حرفات گوی سقت میبرم چونکه گردیدم و کیل الله من میکنم بر پای حزب و انجمن صدر اعظم هر که شد در پیش او میروم با ناله چون زن پیش شوی گویش بهر خدایم کن وزیر تا بسازم مر ترا از پول سیر چون روا سازم مر او را مدعا با وزارت کام من سازد روا گیرم اول تیشه دستم یا تبر زان بچنگ آرم منال بیشتر میشود چون میخ طویله سخت جان تا کسی ندهد مرا از جا تکان بعد از آن گردم وزیر.....

آن زمان دزدم شتر با قافله گیرم از کرسی طلبها سیم وزر چون..... پولم آید بیشتر چونکه مقصودم بشد حاصل تمام صدر اعظم میشود همچو..... آن زمان پولم شود خروارها بندم از اموال ملت بارها خر در این افکار و این گفتار بود هر زمان بر آرزوها میفزود ناگهان آمد ز سوی حق ندا گفت کای بنده چه داری مدعا گر بغلقت ما ترا خر کرده ایم از فلانیها برتر کرده ایم از چه رو خواهی تنزل بهر خویش زین مقام خود چرا هستی پریش از مشیت خواستیم خر شوی از چه خواهی بی سبب خر تر شوی؟! م. ف. لادری

باباشمل - جای نقطه ها را هر چه دلنجان میخواید بگذارید، بشرط اینکه وزن و قافیه بهم نخورد.

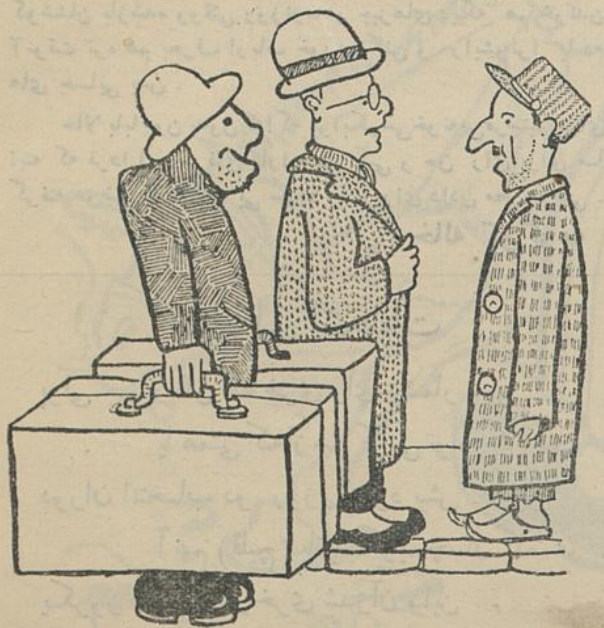
روزنامه پرورش منتشر میشود

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۱۲۵	۱۲۳
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۸۹	۱۸۸
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۶۰	۶۲
توده کمپانی	۱۰۰	۷۶	۷۶
سوسیته آنونیم همهران	۱۰۰	۶۶	۶۶
نفیس و بنی اعمام	۱۰۰	۲۶	۲۴
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۸۸	۱۸۶
اتحاد ملی	۱۰۰	۲۰	۱۸
بنگاه ایران پیر	۱۰۰	۳۷	۳۵
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	۳۸	۳۷
جبه آزاد	۱۰۰	۱۹	۱۸
شرکت تعاونی	۱۰۰	۴۶	۴۵
چاپ مسعود	۱۰۰	۶۴	۶۲
شرکت بانوان	۱۰۰	۱۱۱	۱۰۸

اتحادیه پیر و پاتالهای عصر
استبداد صغیر ۱۰۰

او اخر هفته گذشته بازار عمو مارو بتنزل و بمناسبت خاتمه دوره رای بگیری در تمام شرکتهای یکنوع خستگی و سستی مشهود بوده احتمال میرود که بازار بیش از پیش تنزل کند. سهیل و شرکاء بعلمت قضایای سلطنت آباد تنزل کرد. میلیسپاک کارتل فعالیتت ابراز نمیدارد و کمی پائین آمده است. شرکت تضامنی ضیاء از ناراضیتهای سهامداران سابق سهیل و شرکاء استفاده کرده و داخل فعالیت شده است و کمی ترقی نمود. توده کمپانی و سوسیته آنونیم همهران ثابت است. نفیس و بنی اعمام خریدار ندارد و شاید بیشتر تنزل کند. سندیکای خانه بدوشان از فعالیتش کاسته شده است. اتحاد ملی متزلزل و ممکن است با اداره تصفیه امور ورشکستگی واگذار شود. از بنگاه ایران پیر خبری نیست شرکت لاهیجان برعکس انتظار عموم چندان فعالیتت ابراز نداشت و رو به تنزل است. جبه آزاد و شرکت تعاون خریدار ندارد. چاپ مسعود در اثر شایعاتی که راجع به معاملات غیر مجاز در بازار مکاره انتخابات شایع است تنزل میکند شرکت بانوان خریدار کم است اتحادیه پیر و پاتالها موفقیتی نصیبش نشده و رو به تنزل است.



از اون روز تا حالا چمدونارو پول میگردی و میبندی رای بخبری. حالا که الحمداله انتخابات تموم شده دیگه اینارو کجا میبری؟
- میبرم بولامو پس بگیرم.
- پس اکه از این قرار باشه منم باید این پالتومو پس بدم!

خروش!

فروش

ز جوش

خوش

نه موش

ش گوش

مغشوش

فروش

مدهوش

و توش

خروش

دمدوش؟

زاغچه

بد بود خراب
س ورنداشتیم،
بوده زنون

ذوق ورزش
ورجه ورجه
رزش شو، زن
خوش سوچی
نصیر نداره که
نونه میاد به
میشه که خیلی
ن. از خوش
رفتیم تا
شونو پهن شدیم
شدیم اصغری

ارو مثل اون
سبیلها افتی
تیکه دیلاق
بقیه در صفحه ۷

نامه باباشمل بمناسبت تاسوعا روز پانزدهم دی منتشر نخواهد شد

ستون مخصوص خانمها

حق رای خانمها و تعلیمات اجباری

آی باباشمل خیال میکردم فقط من یکی از میون زنهای یاد تو بوده و برات رای دست و پا می کنم اما دیدم خیر بجمدا الله نه حسنی هم بی اینکه با من آمد و رفت داشته باشه تو همین فکر و خیال بوده و بندر حسنی را وا داشته که بره بقول فرنگی ما بها برات پرو پاگاند کنه گرچه نه حسنی برای خاطر اینکه از دست کلمات طول تو راحت بشه و ماهیونه سهمی هم از قند کرسی نشینها نصیبش بشه سنک ترا بسینه میزده اما من فقط و فقط برای این ترا میخام بکرسی خونه روونه کنم که حق رای زنهارا بگیرم و تعلیمات اجباری را باب کنی .

اولا من بدون هیچ شرط و شروطی رای اهل خونه (البته مرد ها) و هر کسی دیگه را که می شناختم و باش حق سلام و علیک داشتم از همون روز اول که اعلون کردی برای توتیه دیدم چون خودت قسم اگه ما زنهارا حق رای داشتیم و ما راهم داخل آدمها حساب میکردند تا حالا من یکی هزار باره چندین هزار رای برای تو و آدمهای حسابی راه انداخته بودم اما چکنم که ما زنهارا داخل هیچ جا نمیدونن و رایمون را بهیچ چیز حساب نمی کنن .

آخه ترا بخدا در کجای دنیا رسه که بعضی از ما زنهارا عقلمون در همه چی بیای مرد ها میرسه و از حیث سواد و شعور دست کمی از اونانداریم تنونیم رای بدیم امامرد های بی سواد که هر را از برفرق نمیدن و اصلا نمی فهمن و کیل بگیرم یعنی چی همه جور حقی داشته باشن .

اینکه از حق رای زنهارا حالا بیایم سر تعلیمات اجباری که با سلام و صلوات لایحه اش را از مجلس گذروندن بخدا تادرباین باشنه میگردد ممکن نیست مرد های ما با سواد از آب در بیان و اگر هزار تا از این لایحه ها غلیظ تر هم بمجلس بیرن باز همونیم که هستیم مگر اینکه بیان قرار بزارن که آدمهای بی سواد حق رای ندارن آنوقت می بینی که همون ارباب ملکی که از صدقه سر رعیت های زبون بسته و کالت کرسی خونه را ناز شست میگیره پیش قدم میشه و برای اینکه بتونه سالهای بعد هم ازین رعیت ها برای رای دادن استفاده بیره به کوره سواد باونا یاد میده و همین کوره سواد هم کافی است که دهاتیها چشم و گوششان باز شده و وقتی روزنومه و چیزهای دیگه هم خونندن آنوقت تره هم بجرف ارباب خورد نکنن و رایشونرا با دم های حسابی بدن .

حالا باباجون بدون که اگه ترا بکرسی خونه می فرستیم برای اینه که فردا این حرفای مارا عملی کنی و حق رای برای ما گرفته عوضش آدمهای بی سواد را از رای دادن محروم کنی .
خاله کو کومه

ماجرای انتخابات

پولی بهم رسان که خری رأی بشمار یا همتی که از سر کرسی توان گذشت دوران انتخاب دو روزی نبود بیش آنهم (قلیچ) با تو بگویم چسان گذشت یکروز صرف رأی خری شدزآن و این روزدگر به فحش خوری زین و آن گذشت
شیطونک

کافه شمشاد

بهترین و تمیز ترین کافه های تهران . محل ملاقات دوستان و خانواده های نجیب و محترم .
۳-۲

برای بچه ها



دیمبل و دیمبل نقاره قلاغ تو قار و قاره

دیمبل و دیمبل نقاره
آ مصطفی سواره
بالینکنی که داره
رفته عروس بیاره
آدم خوبه که حالا
سر بسرش بزاره

دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره
آ مصطفای کیهان
خوش بوه مثل ریحان

اون شب جمعه پیشی
واس عقد قوم و خویشی
باشگاه افسران را
نوده بود اجاره

دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره
مجلسش خوب برا بود
خیلی کس اون ورا بود
از کله گنده هامون
بودن زیاد مهمون

جا کرده بود مارام
چون با ما همقطاره
دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره
مخلص زبسکه شاد بود
یه پا خودش دو ماد بود

خوش بود دلم چه بنهون
چون اونجا بودیه مهمون
همچی میکن که گویا
با بنده لطف داره

دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره
شاد میشم هر جوونی
دو ماد میشه میدونی
حلوا ی تنتن نی
تا نخوری ندانی
خوش میکدره بهر کس

یه شب بره سواره
دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره
قلیم که همچی میکه
انشالا چندی دیگه
باز شیرینی خورونه
عروسی کاظمی جوونه

عروسی از قشنگی
دیگه رو دس نداره

آگهی انتخاباتی

نظر باینکه قبله گاهی معظم عمده
الاعمار یحیی آقای میرزا قمیش خان دامت
عنهاته الهی از جمله کاندید های
وکالت دوره چهاردهم میباشد .
برای اطلاع و آگهی و ضمنا اتخاذ
مدرك قبلی اعلام میگردد کلیه آراء مستخرجه
از صندوقهای تهران و حوالی که بقرار
زیر باشند .

میرزا قمیش خان - قمیش آبادی -
قمیش بیگ - قمیش الایاله - قمیش الدوله
قمیش میرزا - قمیش پور - قمیش مطلق -
گمیش - گامیش - میش مطلق و هم وزن
آن یعنی ریش - میش پور و هر کلمه دیگری
که حرف اول آن قاف باشد مثل قورباغه
قزل قورت و غیره بطور مطلق مخصوص شخص
نامبرده بوده و مشارالیه تحت الحفظ بکرسی
خانه مبارک که اعزام خواهد گردید .

قمیش قلی

دیمبل و دیمبل نقاره قلاغ تو قار و قاره

درسته بسا دیانه
نداشتم میانه
حساب اون جدا بود
شا هد من خدا بود
ولی با کاظمی جو نش

دو سیمون بر قراره
دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره
چونم فدای اونسه
حق و حساب میدونه
دنیا رو این مداره

هر کار حساب داره
دو سی بجاش اما
بزغاله هفصناره
دیمبل و دیمبل نقاره
قلاغ تو قار و قاره

مهندس الشعرا

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
صاحب امتیاز و مدیر مسئول : رضا گنجی
محل اداره : خیابان شاه آباد جنب کوچه
ظهیرالاسلام تلفن : ۵۲-۸۶
مقالات وارده مسترد نمیشود . اداره در
درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد
است . بهای لواج خصوصی و آگهیها با
دفتر اداره است .

بهای اشتراك

یکساله : ۱۷۰ ریال

ششماهه : ۸۵ »

بهای تک شماره یکروز پس از انتشار
دو مقابل خواهد بود .

سال اول

داوری

مسافرت مشهور